

پویا فتحی زاد^{۱*}

محدثه رضاییگی^۲

سید جواد میرمهدی پور کوه کمر^۳

چکیده:

امروزه روابط بین الملل با توجه به رشد و تکامل سیاسی و ایدئولوژیکی حکومت‌ها شکل پیچیده‌تری نسبت به گذشته به خود گرفته است. انگیزه‌هایی نظیر استقلال، توسعه ارضی و یا حتی دخالت بیگانگان، منجر به بروز مخاطراتی در فضای جغرافیایی کشورها می‌شود؛ که اختلافات مرزی و تنش‌های فیزیکی میان فلسطین و اسرائیل، نوعی از این روابط محسوب می‌گردد. بررسی مسائل مشابه آن، در حیطه علوم نظیر جغرافیای سیاسی، ژئوپلیتیک و حتی حقوق بین الملل قابل طرح می‌باشد که ماهیتی میان رشته‌ای داشته و اهمیت منحصر به فردی دارد. سوال اصلی در این پژوهش این است که آیا مصالحه حقوقی ۱۹۴۷ با جغرافیای سیاسی فلسطین سازگاری دارد؟ از این رو این پژوهش می‌کوشد تا با بهره‌گیری از روش استنباطی کیفی و توصیفی، فرضیه اصلی تحقیق یعنی "مصالحه حقوقی ۱۹۴۷ سازمان ملل سنخیتی با جغرافیای سیاسی فلسطین ندارد" را مورد ارزیابی قرار دهد. واژگان کلیدی: قطعنامه ۱۹۴۷، فلسطین، اسرائیل، ژئوپلیتیک، حقوق بین الملل

JNIS-2203-1079

۱- دانشجوی کارشناسی جغرافیای سیاسی، دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران: نویسنده مسئول

fathizadp@mail.ir

۲- دانشجوی کارشناسی فقه و حقوق اسلامی، دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران

۳- مربی، عضو هیئت علمی گروه معارف اسلامی، دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۱۲ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۲۳

مناقشات میان فلسطین و رژیم صهیونیستی اسرائیل، از موضوعات اصلی و راهبردی در ژئوپلیتیک جهان اسلام به شمار می‌آید. همچنین به دلیل موقعیت استراتژیک این منطقه، هرگونه کنش سیاسی بازیگران تاثیر بسزایی در استراتژی ملی دولت‌ها و توازن قدرت میان آنها دارد؛ به طوریکه هر رخداد سیاسی و کنش بین‌المللی که بین دو دولت مذکور شکل می‌گیرد، علاوه بر ایجاد تغییر در جغرافیای سیاسی آنها، دولت‌های همجوار را ملزم به موضعگیری و کنش متقابل می‌نماید. (حافظنیا، ۱۳۸۲) همچنین سرنوشت سیاسی منطقه و شهر استراتژیک بیت‌المقدس، بر مبنای اعتقادات دینی، برای جهان اسلام و یهودیان اهمیت منحصر به فردی دارد. از این‌رو همواره در منازعات و مناقشات بازیگران منطقه‌ای و خارجی، بیت‌المقدس به عنوان محوریت مواضع سیاسی بازیگران شناخته می‌شود.

مورد دیگر، بروز ناملایمتی‌های انسانی و مصائب ناگواری است که تحت تاثیر سیاست‌های اتخاذی دولت‌ها، بر مردم عادی تحمیل می‌شود. از جمله این مصائب، می‌توان به جنگ‌هایی اشاره کرد که فارغ از هرگونه حقانیت یا نتیجه، جان بسیاری از انسان‌های بی‌گناه را گرفته و خسارات زیادی به طرفین وارد می‌کند. و مورد آخر، احقاق حقوق ملت‌ها در صحنه بین‌المللی می‌باشد. نظام سیاسی جهان متشکل از ۱۹۵ کشور رسمی^۱ است که برای تعامل موثر و عاری از خشونت، مستلزم رعایت قوانین مشترکی هستند که تحت عنوان حقوق بین‌الملل^۲ شناخته می‌شوند. منظور از حقوق بین‌الملل، قوانین و مقرراتی هستند که با تصویب سازمان‌های بین‌المللی، در میان ملت‌های مختلف قابلیت اجرایی دارند و در جامعه جهانی به رسمیت شناخته می‌شوند. (ضیائی بیگدلی، ۱۳۹۹) بدین سبب، پرداختن به مسائل مربوط به نقض قوانین بین‌المللی، جامعه جهانی را یاری می‌کند تا با اتخاذ تدابیر ملزوم، هنجارشکنی‌ها را از صحنه سیاسی جهان بزدايند. بدین سبب، پژوهش‌های انجام شده پیرامون مسائل فلسطین و اسرائیل، سهم قابل توجهی را از تحقیقات علمی در حوزه علوم انسانی و به ویژه علوم سیاسی، جغرافیای سیاسی و حقوق بین‌الملل به خود اختصاص داده است. بسیاری از کتب و مقالاتی که در این زمینه منتشر شده‌اند، ریشه منازعات فلسطین را از ابعاد نظامی، سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک تحلیل نموده‌اند؛ لکن این پژوهش علی‌رغم بررسی مولفه‌های مذکور، بر بعد حقوقی-ژئوپلیتیکی این مسائل تاکید می‌نماید که با بهره‌گیری از روش تحلیل کیفی و استنباطی، به تبیین و تشریح علل رخ داد. این منازعات در قالب پژوهشی میان رشته‌ای می‌پردازد که از ماهیتی نو در برخورد دار است.

^۱ - Worldometers: geography: how many countries in the world?

^۲ - International law

واژه صهیونیسم، ریشه در باورهای ناسیونالیستی یهودیانی دارد که پس از وقایع یهود ستیزانه‌ای نظیر هولوکاست^۱ اقدام به تشکیل جنبش‌های ملی‌گرایی‌ای نمودند تا ضمن تامین امنیت خود، درصدد تشکیل کشوری مستقل و خودمختار برآیند. (الوندی، ۱۳۸۳) جنبش صهیونیسم را می‌توان فرآیندی از انگاره‌های نژاد پرستانه یهودیان نیز دانست؛ چرا که با بررسی تاریخی قوم یهود، اهدافی مثل مالکیت بر سرزمینی وسیع، وجود قدرت اختیار و اعمال قدرت در محدوده قلمرویی، حکمفرمایی بر جهان و نظایر آن را به وضوح می‌توان در اعمال و رفتار یهودیان ملاحظه کرد. بنابراین به نظر می‌رسد که حتی اگر وقایع یهود ستیزانه در دو قرن اخیر شکل نمی‌گرفت، یهودیت مسیری از تکامل و بلوغ سیاسی را طی می‌کرد که منجر به تشکیل جنبش صهیونیسم و یا حداقل مشابه آن می‌شد. اما هولوکاست و وقایع مشابه‌اش برای یهودیان ناسیونالیست به منزله فرصتی طلایی‌ای محسوب شد تا ماهیت وجودی خود را با استناد به تهدیدات موجود در خصوص یهود، توجیه نمایند.

اگرچه صهیونیسم ابتدا یک جنبش صرفاً سیاسی بود، اما بعدها با تسریع دستیابی صهیونیست‌ها به آرمان‌های خود، نوعی از تغییر مسیر ایدئولوژیکی را تجربه کرد؛ به گونه‌ای که ایجاد کشور اسرائیل - طبق قطعنامه ۱۹۴۷ سازمان ملل - نقش مهمی در شکل‌گیری اندیشه‌های فاشیستی یهودیان داشت. صهیونیست‌هایی که در آغاز کار بر صرف تامین امنیت یهودیان و بازدارندگی از تهدیداتی نظیر هولوکاست متمرکز بودند، پس از موجودیت یافتن اسرائیل و ماهیت صهیونیسمی نظام سیاسی آن، سقف آرمان - های ایدئولوژیکی خود را تغییر داده و به نوعی به فاشیسم در راهبرد ملی‌شان روی آوردند.

ریشه این اندیشه‌های فاشیستی صهیونیست‌ها، به نوع بینش تاریخی یهودیان نسبت به منطقه باستانی فلسطین (علی‌الخصوص، بیت المقدس یا اورشلیم) باز می‌گردد. فلسطین، نام منطقه‌ای فوق استراتژیک از حیث فرهنگی - تاریخی در خاورمیانه است که از شرق با اردن، از شمال با لبنان و از جنوب و جنوب غربی با کشور مصر مرز مشترک دارد. همچنین فلسطین در موقع جغرافیایی خود، از غرب به دریای مدیترانه متصل است.

این منطقه به دلایلی همچون وجود اقوام گوناگون مذهبی^۲ و اهمیت راهبردی (از منظر ایدئولوژیکی) همواره به عنوان یک کانون ژئوپلیتیکی مورد توجه بازیگران سیاسی منطقه و جهان بوده؛ و تنش‌های داخلی زیادی را نیز تجربه کرده است. عمده این تنش‌ها، ریشه در باورهای اعتقادی ادیان این منطقه دارد. به عنوان مثال، کنشگری سیاسی یهودیان ملی‌گرا (صهیونیست) و مقاومت ضد ژئوپلیتیکی اعراب

^۱ - هولوکاست، اشاره به ماجرای قتل عام یهودیان در جنگ جهانی دوم توسط نازی‌ها دارد.

^۲ - فاشیسم، عبارت است از اندیشه قومی به صورت افراطی که حالت نژاد پرستی دارد. (فرهنگستان زبان و ادب، دیکشنری آبادی)

^۳ - از قدیم الایام، مسلمانان، یهودیان، مسیحیان و حتی اقوام خارجی نیز در این منطقه ساکن بوده‌اند.

مسلمان منطقه، حاکی از اختلافات ریشه‌ای در مسائل اعتقادی اسلام و یهودیت دارد.^۱ از منظر حقوق بین‌الملل و سازمان ملل، مشکلات فلسطین ریشه در قبل از تشکیل سازمان ملل دارد که بعد از جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراطوری عثمانی در سال ۱۹۲۲، سرزمین فلسطین به انگلیس واگذار و قیومیت اساس تصمیم جامعه ملل شد.

منازعاتی که در منطقه فلسطین شکل می‌گرفت، تاثیر عمده‌ای از ایدئولوژی طرفین می‌پذیرفت. تقریباً می‌توان گفت که اصلی‌ترین و مهمترین دلیل شکل‌گیری این منازعات^۲ انگیزه‌های ناسیونالیستی یهودیانی بود که توسعه ارضی و تصرف کامل فلسطین را در ذهن خود می‌پروراندند. اگرچه یهودیان در ابتدای اقدامات خود ظاهراً به تقسیمات ارضی و وجود صرفی یک نظام سیاسی (که متعلق به خودشان باشد) در منطقه راضی بودند، اما وجود آرمانی فراتر و وسیع‌تر از آنچه که تظاهر می‌شد، در اندیشه سیاسی و شالوده صهیونیسم آشکار بود. (سهرابی و جنتی، ۱۳۹۳)

پیشینه تحقیق

محمدرضا حافظ‌نیا در مقاله‌ای تحت عنوان "تعریفی نو از ژئوپلیتیک" ضمن بیان ادبیات بنیادی این علم، ژئوپلیتیک را به عنوان دانش کاربردی جغرافیای سیاسی تشریح می‌کند. حافظ‌نیا با استناد به تعاریف صاحب‌نظران جهانی پیرامون موضوعات ژئوپلیتیک، این علم را با سه عنصر جغرافیا، سیاست و قدرت تبیین کرده و معتقد است که ژئوپلیتیک به بررسی روابط متقابلی از جغرافیا و سیاست می‌پردازد که منشاء قدرت دارند.

علی اردستانی و الهه کامجو در رابطه با مسائل حقوقی اسرائیل و فلسطین، تعارضاتی را در رفتار حقوقی اسرائیل بیان کرده و ضمن بررسی و ریشه‌یابی آن، به ارائه راه حل مطلوب برای این موضوع در مقاله‌ای تحت عنوان "بررسی شرایط تعلیق حقوق بشر در زمان مخاصمات مسلحانه (مطالعه موردی: منازعه فلسطین اسرائیل)" می‌پردازند.

امیر ساجدی در جهت تبیین الگوی ژئوپلیتیکی معامله قرن، به ریشه‌یابی منازعات فلسطین و اسرائیل می‌پردازد و در مقاله‌ای تحت عنوان "تحلیل مولفه‌های تاثیرگذار بر منازعه فلسطین- اسرائیل و معامله قرن" علل قومی، ایدئولوژیکی و سرزمینی را ریشه این منازعات شناخته و طرح معامله قرن را نیز ناکارآمد می‌داند.

حسین صادقی در کتابی تحت عنوان "جغرافیای سیاسی رژیم صهیونیستی" ابعاد ژئوپلیتیکی

^۱ - یهودیان، منطقه را تحت عنوان اورشلیم متعلق به خود می‌دانند و از نظر مسلمانان، مسجدالاقصی در بیت‌المقدس قبله اول آنها است.

^۲ - البته شایان ذکر است که منازعات میان مسلمانان فلسطین و صهیونیست‌ها، ماهیتی صرفاً سیاسی نداشت و به تدریج، درگیری‌های نظامی و امنیتی‌ای میان دو گروه شکل گرفت و روابط خصمانه‌تر شد.

اسرائیل و چالش‌ها و تهدیدات آن را تحلیل می‌نماید. وی تا اندازه زیادی سیاست خارجی اسرائیل را برگرفته از موقعیت ژئوپلیتیکی آن دانسته و به تشریح عوامل تاثیرگذار در این خصوص می‌پردازد. حاکم قاسمی نیز در رابطه با تاثیرات جغرافیا و عوامل ژئوپلیتیکی موثر بر بحران‌های امنیتی اسرائیل، در کتابی تحت عنوان "عوامل ساختاری بحران امنیتی در اسرائیل" به تشریح ساختار رژیم صهیونیستی و علل شکل‌گیری بحران‌های امنیتی در آن می‌پردازد.

مبانی نظری

در این قسمت به برخی از نظریات و گزاره‌های علمی ژئوپلیتیک پیرامون موضوع این پژوهش اشاره می‌شود. به طور کلی، ژئوپلیتیک ماهیتی سیال دارد و قوانین علمی چشمگیری در آن دیده نمی‌شود؛ اما اشاره به نظریاتی که در گفتمان جغرافیدانان سیاسی و سیاستمداران به کار می‌رود، خالی از لطف نیست.

توازن قوا (موازنه قدرت)^۱

هنگامی که بازیگران سیاسی در مناقشات خود به نوعی بن‌بست سیاسی می‌رسند، اصطلاحاً موازنه قدرت ایجاد می‌شود. موازنه قدرت یا همان توازن قوا به حالتی اشاره دارد که در روابط بین‌الملل، هیچ‌کدام از قدرت‌ها بر دیگری برتری مطلق نداشته و به عبارتی دیگر، نوعی از رابطه هم‌عرض میان آنها ایجاد شده است. موازنه قدرت ماهیتی پویا داشته و دائماً قابل تغییر است؛ نظیر سیستم ژئوپلیتیکی جهان در عصر جنگ سرد. (مجتهدزاده، ۱۳۹۱)

رقابت ژئوپلیتیکی^۲

میل غریزی انسان به افزایش اختیارات و قدرت‌طلبی، امری قطعی و غیر قابل انکار است. از این‌رو سازه‌های انسانی سازمان یافته (بازیگران سیاسی) همواره میل دارند تا با گسترش حوزه نفوذ جغرافیایی خود، قدرت بیشتری کسب نمایند. تداخل اهداف و آرمان‌های سیاسی دو یا چند بازیگر، به نوعی رقابت بر سر مکان و فضای جغرافیایی کشیده می‌شود که اصطلاحاً آن را رقابت ژئوپلیتیکی می‌گوییم. نظیر تلاش فلسطین و اسرائیل برای تسلط کامل بر منطقه بیت‌المقدس. (همان)

ژئوپلیتیک پست‌مدرن^۳

با فروپاشی شوروی، حجم وسیعی از نظریات آینده پژوهانه در رابطه با سیستم ژئوپلیتیکی جدید جهان مطرح شد. این نظریات که سعی در تبیین نظام جدید سیاسی جهان داشتند، عمدتاً به ظهور قدرت‌های جدیدی اشاره می‌کردند که در منطقه خود تاثیرگذارند. به عنوان مثال می‌توان به نظریه

^۱ - Balance of Power

^۲ - Geopolitical Rivalry

^۳ - Postmodern Geopolitics

نظام تک قطبی - چند قطبی از ساموئل هانتینگتون اشاره کرد. نظام ژئوپلیتیکی جدید جهان را متشکل از قدرت‌های جدید منطقه‌ای است، ژئوپلیتیک پست‌مدرن می‌نامیم. (همان) سیاست خارجی اسرائیل نمود آشکاری از درک ژئوپلیتیک پست - مدرنیسم توسط استراتژیست‌های این رژیم است. آنچه که تحت عنوان قطعنامه ۱۸۱ شورای امنیت سازمان ملل بر منازعه صهیونیست‌ها و فلسطینیان اعلام و اعمال شد، ناشی از وضعیتی نابسامانی بود که با اقدامات ضد امنیتی صهیونیست‌ها آغاز شده بود. یهودیان ملی‌گرایی که اورشلیم و حاکمیت بر نیل تا فرات را در اندیشه سیاسی خود جزوی از قلمروی سرزمینی‌شان برمی‌شمردند، با ایجاد ساختاری سیاسی - نظامی به شروع مبارزه پرداختند. آنها با تشکیل واحدهایی همچون هاگانا^۱، هاشومیر^۲، ارگون^۳، پالماخ^۴ و لیجی، مبارزه مسلحانه را علیه اعراب مسلمان فلسطین آغاز نمودند. بروز چنین وضعیتی که نشأت گرفته از خلاء قدرت سیاسی مطلق در فلسطین محسوب می‌شد، توجه جهانیان و بالتبع سازمان ملل را به خود جلب کرد.

بررسی حقوقی فلسطین قبل از قطعنامه ۱۸۱

تحلیل مصادیق حقوقی فلسطین و اسرائیل، مستلزم شناخت تاریخچه سیاسی این منطقه است. سرزمین فلسطین پیش از اشغال عثمانی و انگلیس، حاکمیتی اسلامی داشته است؛ اما بعد از تصرف فلسطین توسط عثمانی، نوع حاکمیت و نظام سیاسی آن تغییر کرد و به عنوان سرزمین تحت سرپرستی در جغرافیای سیاسی جهان در آمد. (میرحیدر، ۱۳۷۱)

بررسی سیاسی جغرافیای فلسطین نشان می‌دهد که این سرزمین قرن‌ها تا پیش از قطعنامه ۱۸۱، تحت مالکیت مسلمانان بوده است؛ حتی در زمان سرپرستی آن، ماهیت این سرزمین از زیر بنای مذهبی‌اش عدول نکرد. از این‌رو قطعنامه ۱۸۱ شورای امنیت را می‌توان پس از قرن‌ها، اولین طرح تقسیم ارضی‌ای محسوب کرد که قسمتی از این سرزمین را تحت حاکمیت نظام سیاسی دیگری قرار داد. (شکل ۱)

بنا به دلایل مذکور، در ابتدای بحث ذکر چند نکته ضروری است:

۱- بنابر جغرافیای سیاسی فلسطین و در نتیجه انطباق آن با حقوق بین‌الملل، هیچگونه جای شکی در وجود حقوقی - سیاسی این کشور باقی نیست. فلسطین در تاریخ سیاسی جهان، از سری کشورهایی می‌باشد که طی برهه‌های مختلف تاریخی، تحت سیطره و زیرسلطه قدرت‌های بیرونی

^۱ - نیروهای دفاعی یهودی

^۲ - نگهبانان

^۳ - نظامی ملی

^۴ - نیروهای هجومی

بوده است.

۲- ملت فلسطین نیز همانند هر کشور دیگری، از حق تعیین سرنوشت خود برخوردارند. بنابراین وجود هرگونه نظام سیاسی که موجودیت آن در تعارض با خواست و اراده ملی فلسطینیان باشد، از مشروعیت حقوقی و سیاسی برخوردار نیست و واکاوی مجدد نخبگان سیاسی منطقه و جهان (در صورت لزوم) را می‌طلبد.

هم‌اکنون پس از تحصیل شناخت اولیه پیرامون وضعیت ژئوپلیتیکی و حقوقی فلسطین، به مسائل پیرامون قطعنامه ۱۸۱ شورای امنیت سازمان ملل پرداخته می‌شود.
شکل ۱- نقشه سیاسی فلسطین، قبل و بعد از قطعنامه ۱۸۱



مصالحه حقوقی فلسطین در ۱۹۴۷ (قطعنامه ۱۸۱ شورای امنیت سازمان ملل)

مدتی پس از تشدید منازعات میان مسلمانان و صهیونیست‌ها در فلسطین، طرح مصالحه حقوقی در قطعنامه ۱۰۶ شروع شد. طی این قطعنامه، تحقیقاتی پیرامون مناقشات موجود در فلسطین آغاز شده و مسائل مورد نظر برای ارائه طرح تقسیم اراضی، در هیئتی ۱۱ نفره مورد بررسی قرار گرفت. (دانش‌یزدی، ۱۳۹۰) مجمع عمومی پس از دو ماه منازعه در دومین نشست عادی خود در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ با ۳۳ رای موافق در برابر ۱۳ رای مخالف، یک غایب و ۱۰ ممتنع، قطعنامه ۱۸۱ را تصویب

کرد که با تغییرات اندکی طرح تقسیم توأم با وحدت اقتصادی را که از سوی اکثریت اعضای کمیته ویژه فلسطین ارایه شده بود، پذیرفت. طرح تقسیم که به عنوان سندی چهار بخشی به متن قطعنامه ضمیمه شده بود، برای انقضاء قیمومت و پیشرفت عقب‌نشینی ارتش انگلستان و تعیین مرزهای میان دو دولت، ۴۴ درصد آن را به فلسطینی‌ها و ۵۴ درصد آن را به اسرائیلی‌ها می‌دهد و ۲ درصد آن هم نیز منطقه بین‌المللی بیت‌المقدس (اورشلیم) تدارک دیده می‌شود.

این طرح شامل موارد زیر بود:

- ۱- ایجاد دولتهای عربی و یهودی پیش از یکم اکتبر ۱۹۴۸
 - ۲- تقسیم فلسطین به هشت بخش: سه بخش به دولت عربی و سه بخش به دولت یهودی داده می‌شد، بخش هفتم، شهر یافا محدوده‌ای عربی در قلمرو یهودی را تشکیل می‌داد؛
 - ۳- رویه و ترتیبات بین‌المللی برای بیت‌المقدس به عنوان بخش هشتم، تحت مدیریت شورای قیمومت سازمان ملل انجام می‌پذیرفت.
- این قطعنامه، همانطور که برخی از محققین^۱ پیش‌بینی می‌کردند، فاقد صلاحیت‌های اجرایی لازم و ارزیابی‌های معقولانه بود؛ چرا که پس از تصویب آن، منازعات مسلمانان و صهیونیست‌ها نه تنها کاهش نیافت، بلکه بیش از پیش شعله‌ور شده و بحران‌های جدیدی در سطوح مختلف آفرید. چنین وضعیتی برای طرفین درگیر و حتی کشورهای مجاور و منطقه، مشکلات زیادی در ابعاد نظامی، امنیتی، سیاسی و... آفرید. (قاسمی، ۱۳۸۸)

۱- ایرادات حقوقی- سیاسی موجود در قطعنامه ۱۸۱

قطعنامه مذکور در تحلیل حقوقی و سیاسی، حاوی ایرادات مهمی است که عمده پیامدها و عواقب ناگوار پس از آن، از این ایرادات نشأت می‌گیرد. ایرادات قطعنامه ۱۸۱ به تفکیک، بدین شرح می‌باشد:

۱-۱- نقد حقوقی و تعارضات موجود در قطعنامه

۱-۱-۱- نقض حق تعیین سرنوشت ملت‌ها

این قطعنامه در مخالفت با یکی از مهمترین هدف‌های سازمان بین‌المللی یعنی حق تعیین سرنوشت ملت‌ها (ماده ۱ بند ۲) صادر شده است، زیرا عملی کردن این هدف ایجاب می‌کرد که به خواست اکثریت ساکنان فلسطین در تعیین سرنوشت کشور احترام گذاشته شود.

۱-۱-۲- فقدان سندیت قانونی

۱- اشخاصی که در قطعنامه ۱۰۶ برای تحقیق در فلسطین مامور شدند.

۲- این بحران‌ها، شامل پیامدهای انسانی‌ای است که فراتر از منطقه فلسطین، منطقه استراتژیک خاورمیانه و حتی سایر مناطق جهان - و ابر قدرت‌های جهانی - را نیز تحت الشعاع خود قرار داده و به معضلی در سطح کروی تبدیل شده است.

قطعه‌نامه از سوی دیگر فاقد هر گونه سندیت قانونی می‌باشد. مجمع عمومی اختیار دخل و تصرف بدون ضابطه را در امور مناطقی که زیر قیمومیت قرار گرفتند، و فلسطین از آن جمله است، دارا نیست. منشور ملل متحد نظام سرپرستی را برای جانشینی نظام قیمومیت ایجاد کرده بود. سرپرستی به موجب یک موافقتنامه انجام می‌گرفت که میان ملل متحد و کشور مربوط منعقد می‌شد. منشور مقرر کرده بود تا زمانی که موافقتنامه‌های سرپرستی وضع نشده، عمل به موافقتنامه‌های بین‌المللی موجود همچنان ادامه می‌یابد. این بدین معناست که مجمع عمومی هنگام بررسی مسئله می‌بایست مذاکراتی را برای قرار دادن فلسطین زیر قیمومیت سرپرستی آغاز کند و سپس قیمومیت انگلیس را پس از آنکه مسلم شود که هدف‌های مورد نظر در آماده کردن کشور برای استقلال تأمین گردیده، پایان دهد.

۱-۱-۳- نقض قوانین مرزهای بین‌المللی

در منشور ملل متحد مبنایی وجود ندارد که به مجمع عمومی یا هر هیئت رئیسه دیگر در این سازمان بین‌المللی اختیار دهد که یک سرزمین را که از نظر بین‌المللی مرزهای مشخصی دارد، برخلاف تمایل ساکنان آن، تقسیم کند. به عبارتی دیگر، اختیارات ذکر شده در مواد مربوط به شورای امنیت در منشور سازمان ملل، صرفاً به حقوق بین‌المللی اشاره دارد که اختلافات مرزی خود را به شورا ارجاع می‌دهند؛ و در خصوص اختیارات مرزبندی در یک محدوده سرزمینی مشخص، اختیاری برای شورا ذکر نشده است؛ و به نظر می‌رسد این اختلافات در جایگاه حقوقی، می‌بایست توسط نظام سیاسی داخلی آن سرزمین حل و فصل شود. (منشور سازمان ملل متحد، اختیارات شورای امنیت، فصل هفتم)

۱-۱-۴- عدم رعایت عدالت در تقسیمات ارضی

قطعه‌نامه تقسیم، از لحاظ منطق، در تقسیم زمین‌ها و امکانات زندگی میان دو کشور جانب عدالت را رعایت نکرده بود. زیرا بهترین زمین‌ها را به کشور یهودی داده بود و آن را بر مساحت بزرگتر از آنچه به کشور عربی اختصاص داده بود مسلط کرد (۲۰۰،۱۲ کیلومتر مربع کشور عربی و ۴۰۰،۱۴ کیلومتر مربع برای کشور یهودی). علاوه بر آن نیمی از جمعیت کشور یهودی از اعراب مالک بیش از دو سوم املاک و مستعلات آن کشور بودند.

علاوه بر تمام آنچه که گذشت، قطعه‌نامه تقسیم از نظر بین‌المللی - و به ویژه از نظر حقوق بین‌المللی غالب در زمان صدور آن - پیشنهادی بود غیر الزامی که براساس ماده دهم منشور صادر می‌شد. این پیشنهاد یا سفارش، به هیچ وجه نمی‌تواند در حقوق مسلم ملت فلسطین خدشه‌ای وارد آورد؛ و جای بسی تعجب دارد که اسرائیل و هم‌پیمانان آن در حالی که به این قطعه‌نامه استناد می‌ورزند و به آن جنبه الزامی یک قانون بی‌چون و چرا می‌دهند که برای هیچ یک از قطعه‌نامه‌های

مجمع عمومی درباره فلسطین و ملت فلسطین و حقوق مسلم آن ارزش و اعتباری قائل نیستند و ادعا می‌کنند که اینها تنها پیشنهاد هستند و جنبه الزامی قانون را ندارند.

۱-۱-۵- نبود ضمانت اجرایی و بازدارندگی در خصوص نقض قطعنامه

نداشتن ضمانت اجرای الزام‌آور جهت پایبندی طرفین و نقض مفاد قطعنامه ۱۸۱ من جمله تداوم شهرک‌سازی از سال ۱۹۴۸. همچنین طی قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸، سازمان ملل از رژیم صهیونیستی اسرائیل خواسته است تا از سرزمین‌های اشغالی ۱۹۶۷ فوراً عقب نشینی کند. این در حالی است که از آن زمان تا کنون - که بیش از ۴۶ سال می‌گذرد - واژه فوراً عملی نشده است!

۱-۲- انگیزه‌های سیاسی در صدور قطعنامه

قطعنامه ۱۸۱ شورای امنیت علاوه بر ایرادات حقوقی خود، انگیزه‌های سیاسی نهفته‌ای نیز دارد؛ که این انگیزه‌ها و دلایل، می‌توانند به خودی خود، عامل وجود ایرادات حقوقی نیز باشد؛ چرا که بدیهی است هنگامی که نفوذ و اعمال قدرت بازیگران سیاسی - چه در سطح داخلی و چه در سطوح بین‌المللی و جهانی - دیگر با روش‌های سنتی نظیر جنگ و اشغال نظامی میسر نباشد، این نوع از کنشگری‌های بازیگران سیاسی، ماهیتی نو خواهد داشت. به بیان دیگر، با تشکیل سازمان‌های بین - المللی نظیر سازمان ملل متحد، دیگر روش‌هایی همچون تهاجم نظامی و اعلان جنگ برای کشور - گشایی مورد قبول جامعه بین‌المللی نیست؛ اما این به معنای پایان نفوذ و سلطه ابرقدرت‌ها نمی‌باشد؛ بلکه تنها شکل این اعمال تغییر یافته است.

بدان جهت، منطقی به نظر نمی‌رسد که قطعنامه ۱۸۱ و قطعنامه‌ها یا موضع‌گیری‌های مشابه را عاری از جهت‌گیری و انگیزه‌های سیاسی ابرقدرت‌ها بدانیم. به بیان ساده‌تر، کشورها یا بازیگرانی که خود را در جایگاه تصمیم‌گیری برای ملل دیگر می‌بینند، یقیناً تصمیماتی نمی‌گیرند که بر خلاف منافع ملی‌شان^۱ باشد. از این‌رو، دلایل ذیل می‌تواند در صدور و ماهیت قطعنامه ۱۸۱ موثر باشد:

۱-۲-۱- تصادف با آغاز عصر جنگ سرد و رقابت بر سر نفوذ

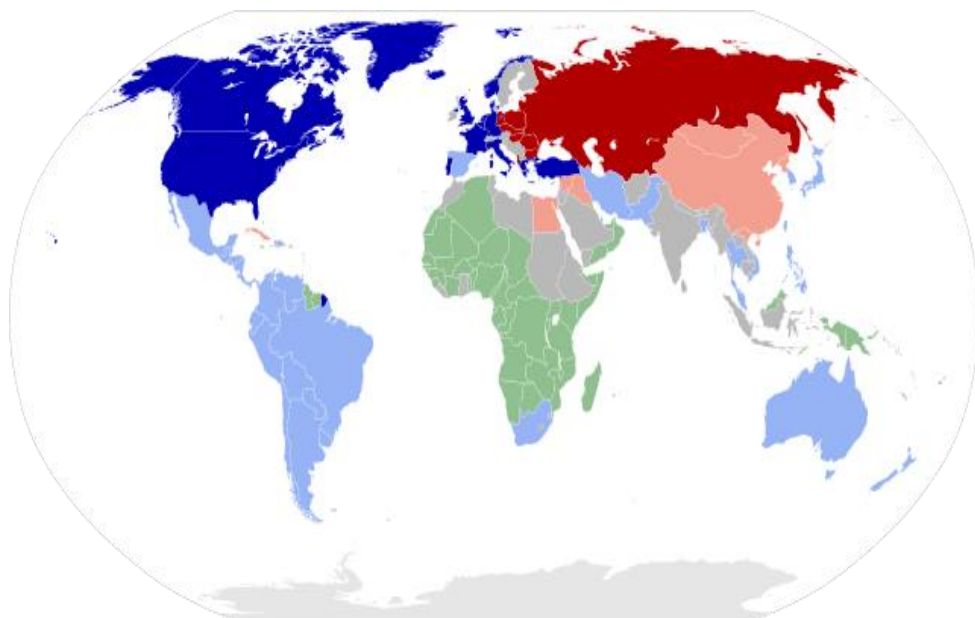
یکی از دلایل اصلی که به نظر می‌رسد تاثیر بسزایی در تحولات منطقه و اعمال قانون بر فلسطین داشت، مصادف بودن آن با آغاز جنگ سرد است. جنگ سرد، به برهه‌ای از تاریخ (۱۹۹۰ - ۱۹۴۵) اطلاق می‌شود که نوعی از منازعه میان ایالات متحده آمریکا و شوروی شکل گرفت. این منازعه ژئوپلیتیکی، مبتنی بر گستره حوزه نفوذ، جنگ اقتصادی، جاسوسی، علمی و... بود که سرانجام با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، پایان یافت. (حقیقت‌خواه، ۱۳۸۵). ایالات متحده آمریکا برای این امر، اقدام به تاسیس پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) نمود. مطابق این پیمان، اعضای ناتو از پتانسیل

^۱ - منظور از منافع ملی، ارزش‌های مادی و معنوی‌ای است که یک ملت به آن احساس تعلق داشته و در برابر تعارضاتی که به آنها می‌شود، مقاومت می‌کنند.

دفاعی جمعی در برابر تهدیدات خارجی برخوردارند. این پیمان سیاسی- دفاعی در اصل، هدف مقابله با شوروی در جنگ نرم را دنبال می‌کرد. (علایی، ۱۳۸۸)

در مقابل سیاست‌های ژئوپلیتیکی بلوک غرب، بلوک شرق و در راس آن شوروی نیز از این ظرفیت‌ها بی‌بهره نماند. اتحاد جماهیر شوروی با تاسیس پیمان ورشو، پیمانی متقابل ناتو را برای خود برگزیدند که از لحاظ ماهیت، شباهت زیادی به ناتو داشت. ورشو نیز مقابله با بلوک غرب را به عنوان آرمان سیاسی خود دنبال می‌کرد. (آشوری، ۱۳۸۷) نقشه ژئوپلیتیکی این تقابل در جنگ سرد، در نقشه شماره (۲) قابل نمایش می‌باشد.

شکل ۲- نقشه ژئوپلیتیکی جنگ سرد



طی این کشمکش‌ها، خاورمیانه همواره به عنوان منطقه فوق استراتژیکی قلمداد می‌شد که محور رویارویی و برخورد دو بلوک بود. خاورمیانه به دلیل برخورداری از موقعیت ترانزیتی و متصل کننده ۳ قاره، منابع عظیم انرژی، معادن پر اهمیت و قرارگاه ایدئولوژیکی جهان اسلام، همواره مورد توجه اندیشمندان سیاسی و دولت‌های قدرتمند بوده است. (نادری و ذاکری، ۱۳۸۳)

در این میان، فلسطین به لحاظ ژئوپلیتیکی از ۲ لحاظ برای ابرقدرت‌های جهانی حائز اهمیت بود: ۱- قرار گرفتن در موقعیت ژئواستراتژیکی ریملند^۱ که بالطبع در راستای استراتژی جهانی ابر- قدرت‌های غربی بود. بنابراین فلسطین نیز جزوی از نقشه ژئوپلیتیکی مدنظر ائتلاف بلوک غرب به

^۱ - منظور از ریملند، منطقه ژئواستراتژیکی‌ای است که اسپایکمن، ژئوپلیتیسین برجسته در نظریه مشهور خود نسبت به جغرافیای سیاسی جهان ارائه نمود.

شمار می‌رفت که جایگاه آن در سیاست سد نفوذ غربی‌ها مشهود بود. از این رو غرب همواره فرصتی را دنبال می‌کرد که بتواند بر کشور های منطقه ریملند، هر چه بیشتر تسلط یابد. از سوی دیگر، استقرار دولتی که در موازین خود به عنوان شریک راهبردی غرب عمل نماید، برای ایالات متحده به عنوان برنامه پسا جنگ سرد، بسیار مهم بود.

۲- ژئوپلیتیک ایدئولوژیک و پتانسیل مذهبی فلسطین^۱ به خودی خود، عامل مخاطره آمیزی برای سیاست‌های کلان غرب، علی‌الخصوص نظم نوین جهانی^۲ به شمار می‌آید. جهان اسلام به دلیل وجود ایدئولوژی استعمار ستیز خود، برای امپریالیست‌ها و حتی قدرتهایی که به سبک و شیوه خود در مناطق جهانی نفوذ می‌کنند، به عنوان مانعی قلمداد می‌شود که تا وجود دارد، دستیابی گروه مذکور به اهداف‌شان را با مشکل مواجه می‌سازد. اهمیت اسلام و اندیشه فکری مسلمانان برای غرب و تئوریسین‌های نظم نوین جهانی را می‌توان در سیاست‌های ضد اسلامی آنان مشاهده نمود؛ سیاست‌هایی نظیر پروژه‌هایی که تروریسم جهانی را با ظاهر اسلامی توأم ساخته و اسلام هراسی را به تبع آن، به همراه می‌آورد. (بهیمی و کریمی فرد ۱۳۹۶)

۱-۲-۲- ایجاد شریکی راهبردی برای کنترل موازنه قدرت در منطقه

مورد دیگر در خصوص انگیزه‌های سیاسی دخیل در قطعنامه ۱۸۱، می‌تواند جنبه‌ای از آینده-نگری ابرقدرت‌ها باشد. همانطور که پیشتر اشاره شد، پنهان شدن استراتژی ملی یک یا چند ابرقدرت در شکلی نو از مداخله و استعمار با پوشش قانون، کاملاً امری محتمل است. این استراتژی ملی می‌تواند مبتنی بر تحکیم پایه‌های قدرت‌ساز کشور یا کشورهای قدرتمند دیگری باشد که با توجه به وجود محدودیت‌های فعلی^۳ جامعه بین‌الملل، سیاست‌های نفوذ مدارانه خود را با پوشش قانونی دنبال می‌نمایند. نمونه‌های دیگری از این موضعگیری سلیقه‌ای سازمان ملل را که بیانگر عدم رعایت عدالت بین‌المللی در خصوص مناقشات مختلف است. می‌توان در مسائل روزمره جغرافیای سیاسی جهان مثل جنگ یمن و عربستان سعودی، ملاحظه کرد. (سایتخوان دنیای اقتصاد، خبر شماره ۳۳۰۷۱۹۶) همچنین در نمونه دیگری از برخورد سلیقه‌ای شورای امنیت سازمان ملل متحد با مسائل جهان، می‌توان به حق وتویی اشاره نمود که انگلستان و فرانسه در ۱۹۵۶، به عنوان منافع

^۱ - طبق قواعد ژئوپلیتیک، وجود اقوام و مذاهب در منطقه‌ای، به طور بالقوه می‌تواند زمینه‌ساز ظهور قدرت‌ها و بازیگران جدید در صحنه سیاسی جهان شود. بنابراین راهبرد اصلی امپریالیسم در قبال مذاهب، نابودسازی و یا انفعال‌گرایی آنان است. نظام سلطه در راستای دستیابی به آرمان و چشم‌انداز جهانی خود، مکاتب فکری‌ای که ماهیت مقاومت و ضد ژئوپلیتیکی دارند را به عنوان موانع راه خود می‌بینند.

^۲ - نظم نوین جهانی، اصطلاحی است که سال ۱۹۹۰ توسط ایالات متحده آمریکا مطرح شد و مفهوم آن، حکومتی فراگیر و جهانی است که بتواند ملت‌ها را در راستای مدیریت جهانی خود، همسو نماید.

^۳ - مسائلی نظیر عدم مقبولیت حضور نظامی و کشورگشایی با توسل به ابزار زور و خشونت، توسط جامعه بین‌المللی.

مشترک خود از آن بهره جستند و بحران سوئز بی نتیجه ماند.

حضور رژیم صهیونیستی اسرائیل به عنوان شریک راهبردی آمریکا در منطقه، زمینه حضور سیاسی، نظامی و امنیتی ایالات متحده را در خاورمیانه تحکیم می کند. وجود نظام سیاسی هم سو و هم پیمان با آمریکا آن هم درست در منطقه ایدئولوژیکی جهان اسلام، چشم انداز بزرگی بود که به نظر می رسد سهم زیادی را از استراتژی ملی آمریکا به خود اختصاص می داد. بدیهی ست که حضور نیابتی این کشور در منطقه، منجر به تسریع دستیابی غربی ها به آرمان سیاسی خود می شود؛ چرا که در صورت شکل گیری این رابطه دو سویه آمریکا و اسرائیل، بزرگترین دشمن ایدئولوژیکی نظم نوین جهانی یعنی جهان اسلام، با تهدید بزرگی مواجه می شد؛ و این برای سردمداران حاکمیت جهانی (شورای امنیت) بسیار مهم بود.

ایالات متحده آمریکا از همان ابتدای تشکیل دولت صهیونیست، اسرائیل را مورد حمایت خود قرار داد. انگیزه های این حمایت سیاسی، نظامی، امنیتی و اقتصادی را می توان در منافع راهبردی آمریکا در خاورمیانه جست و جو کرد. اما علی رغم حمایت مستقیم از اسرائیل، آمریکا به منظور حفظ موازنه موجود میان مسلمانان و یهودیان و به دلیل ترسی که از لطمه دیدن منافع خود در خاورمیانه داشت، هرگز طرفین را عضو پیمان های ژئوپلیتیکی خود نکرد. (منتظمی و نصر، ۱۳۹۲)

۱-۲-۳- کنترل کشمکش های خاورمیانه به وسیله یک قدرت درون منطقه ای

مسئله دیگر در بینش راهبردی غرب و علی الخصوص آمریکا به اسرائیل، کنترل سایر قدرت های منطقه ای می باشد. حجم روابط نظامی و امنیتی ایالات متحده و اسرائیل در دهه های اخیر، نشان می دهد که اسرائیل برای آمریکا و متحدین غربی، به منزله پایگاهی است تا تهدیداتی را که از بطن خاورمیانه علیه منافع مشترک آنان متولد می شود، خنثی و سرکوب نماید. در برخی مواقع، دخالت مستقیم و اعمال اراده غربی ها در خاورمیانه، بدون وجود یک دولت منطقه ای که اهداف آنان را اجرایی نماید، ممکن نیست؛ و در چنین مواقعی غرب برای تثبیت نفوذ هژمونیک خود، راهی جز توسل به زور و خشونت ندارد. بنابراین وجود دولتی که به نیابت از غرب آرمان های غربی را اجرا کند، برای آنان ضروری به شمار می آمد. بنابراین منطقی است اگر تشکیل کشور اسرائیل را نشأت گرفته از اندیشه سیاسی غربی ها بدانیم.

۱-۳- پیامدهای ژئوپلیتیکی قطعنامه ۱۸۱

یقینا مصالحه ۱۹۴۷ سازمان ملل در خصوص فلسطین، از منظر اندیشمندان علوم سیاسی، ژئوپلیتیک، روابط بین الملل و حتی در مواضع بسیاری از کشورها به طور کامل مردود است؛ چرا که هیچ گونه انطباقی با جغرافیای سیاسی فلسطین در این قطعنامه مشاهده نمی شود. گواه این امر را در روابط خصمانه ای که پس از قطعنامه در منطقه به وجود آمد، به وضوح مشهود است.

به طور کلی، قطعنامه مذکور ملاحظات ژئوپلیتیکی و امنیتی فلسطین را لحاظ نکرده است؛ چرا که حتی در صورت صرفنظر از دخالت بیگانگان در بروز چنین وضعیتی، تقسیم‌بندی اعمال شده در قطعنامه ۱۸۱ در خصوص آمایش سیاسی کشوری همچون فلسطین، به هیچ‌وجه مناسب نیست. اگر در مادون قلمروی سرزمینی نیروهای مرکز‌گرای و استقلال‌طلبی وجود داشته باشند، بهترین شکل از نظام سیاسی را می‌توان نوعی از حکومت فدرال^۱ یا ناحیه‌ای دانست. زیرا در صورت شکل‌گیری فرآیند جدایی‌طلبی و افزایش تنش‌ها، پیامدهای ذیل را به همراه خواهد داشت:

۱- کاهش وزن ژئوپلیتیکی طرفین، به دلیل جدایی بخشی از جغرافیای سیاسی کشور و قطع ارتباط سیاسی، اقتصادی، علمی و... دو واحد سیاسی جدید؛

۲- بروز وضعیتی جدید و مبهم در طرفین از لحاظ امنیتی، همچنین شکل‌گیری بحران‌های سیاسی و مدیریتی و ابهام در مسائل استراتژیک ملی.

هر دو پیامد مذکور، در خصوص آمایش سیاسی فلسطین رخ داد؛ البته با این تفاوت مهم که چنین آمایشی که منجر به شکل‌گیری کشور جدید و مستقل (اسرائیل) شد، نه توسط خواست و اراده ملی، بلکه بر اساس تدابیر بیگانگان بنا به پیشنهاد سرپرست بیگانه قبلی (انگلیس) انجام شد. قاعدتا هرگاه عوامل بیرونی در تعیین سرنوشت ملتی دخالت کنند، در آن جغرافیا شاهد پیامدهای ناگوار و مخاطره‌آمیز خواهیم بود. این پیامدها در موارد حادث‌تر، منجر به بروز منازعات خصومت‌آمیز شدیدی می‌شود که امنیت ملی و منطقه‌ای- حتی جهانی- ملت‌ها را به طور چشمگیری تهدید می‌کند. (ساجدی، ۱۳۹۲) فلسطین نیز متأسفانه از زمان هجوم بیگانگانی که تعلق به این منطقه نداشتند، قربانی چنین سیاست‌های بحران‌زا شده است. شاید بتوان گفت که اگر دخالت بیگانگان و سوءاستفاده‌های آنان از فلسطین در راستای منافع خود نبود، این کشور توانایی سیاسی- حقوقی حل مسائل خود را داشت و امروزه رنگ آرامش را به خود می‌دید.

قطعنامه ۱۸۱ شورای امنیت (که خود، عامل بیرونی و بیگانه محسوب می‌شد) بنا بر اجماع علمای علوم مذکور و بسیاری از دولت‌ها، نه تنها در خصوص کاهش بحران‌ها و تنش‌ها صلاحیت نداشت، بلکه نقش مهمی را در افزایش ناامنی‌ها و تشدید منازعات ایفا نمود. (دهقانی، ۱۳۸۸)

۳-۱-۱- آغاز جنگ‌ها و درگیری‌های نظامی

نخستین پیامدی که به دلایلی همچون عدم انطباق مفاد قطعنامه با جغرافیای سیاسی فلسطین، عدم موضع‌گیری سازمان ملل در خصوص تجاوزات و اقدامات غیر قانونی صهیونیست‌ها، عدم اتخاذ

۱ - نظام سیاسی فدرال، نوعی از حاکمیت بر مبنای توزیع قدرت در پهنه جغرافیایی کشور می‌باشد که مفاهیمی چون ایالت‌ها را نیز در بر می‌گیرد.

سیاستی عادلانه و... قابل پیش‌بینی نیز بود، شروع جنگ‌ها و بحران‌های امنیتی می‌باشد.

قطعه‌نامه ۱۸۱ که منجر به شکل‌گیری کشور اسرائیل شد، از نظر مسلمانان منطقه و حتی بسیاری از کشورهای دیگر، به عنوان تجاوزی آشکار و سلب حقوق مسلم فلسطینیان تعبیر می‌شد. همین موضع‌گیری ایدئولوژیکی آنان برای تهاجم نظامی به اسرائیل کافی بود. بدین سبب، سلسله جنگ‌های اسرائیل و کشورهای عربی از سال ۱۹۴۸ شکل گرفت.

۳-۱-۱- جنگ ۱۹۴۸ اسرائیل و ائتلاف نظامی کشورهای عربی

نخستین جنگ، درست فردای روز اعلام استقلال اسرائیل یعنی ۱۴ مه ۱۹۴۸ آغاز شد. این جنگ مابین کشورهای اسرائیل- فلسطین، مصر، سوریه، اردن، لبنان، عراق، عربستان و یمن شکل گرفت. طی این جنگ علی‌رغم اعلام آتش‌بس توسط شورای امنیت، درگیری‌ها شدت گرفت و پیشروی اسرائیلی‌ها تا غرب بیت‌المقدس و برخی سرزمین‌های دیگر اعراب ادامه داشت و سرانجام با اعلام آتش‌بس نهایی در ۱۹۴۹ پایان یافت. (دانشنامه فلسطین، جنگ ۱۹۴۸: ۱۳۹۹) این جنگ تبعات ذیل را به همراه داشت:

(الف) آوارگی بسیاری از فلسطینیان و هجرت آنان به کشورهای مجاور؛

(ب) تلفات شدید جانی و مالی در طرفین و خسارت‌های سنگین آنان؛

(ج) عدم اتخاذ نتیجه‌ای برای طرفین که منجر به رضایت آنان باشد؛

(د) قطعه‌نامه ۱۹۴ شورای امنیت تحت عنوان حق بازگشت، مبنی بر اعطای دوباره املاک از دست رفته و یا پرداخت خسارت (غرامت) به آسیب‌دیدگان. از جهتی دیگر، طی قطعه‌نامه ۱۹۴ کمیسیونی برای ایجاد مصالحه فلسطین در سازمان ملل تشکیل شد. این کمیسیون، متشکل از نمایندگان ۳ کشور ایالات متحده آمریکا، فرانسه و ترکیه بود. این کمیسیون حول محور ۳ موضوع حق سرزمین‌ها، وضعیت آوارگان و موقعیت بیت‌المقدس فعالیت می‌کرد. البته، هیچگاه تحقیقات این کمیسیون به نتیجه مد نظر نرسید.

۳-۱-۲- جنگ ۱۹۵۶ و بحران سوئز

دومین جنگی که در منطقه روی داد، جنگ میان اسرائیل و مصر بود. این جنگ که به بحران سوئز نیز شهرت دارد، با مشارکت بریتانیا و فرانسه نیز همراه بود. به طوریکه حکومت جمال عبدالناصر در مصر به عنوان تهدیدی برای امنیت ملی اسرائیل و از سوی دیگر وضعیتی ناخوشایند برای دول مذکور، منجر به حمله نظامی همه‌جانبه اسرائیل به مصر شد. (۲۹ اکتبر ۱۹۵۶)

ین جنگ که با هدف تصرف کانال سوئز بود، پس از موفقیت ائتلاف صهیونیستی علیه مصر، با فرمان آتش‌بس مجمع عمومی سازمان ملل در ۲۴ نوامبر ۱۹۵۷ پایان یافت. (قاسمی، ۱۳۸۴) اگرچه این جنگ مستقیماً میان اسرائیل و فلسطین نبود، اما جرقه شروع آن را صهیونیست‌ها بر مبنای

تصور اینکه مصر به دنبال انتقام و شروع جنگی دوباره هستند زدند.

۳-۱-۳- جنگ ۶ روزه و توسعه ارضی اسرائیل

این جنگ در حقیقت، ریشه در اندیشه سیاسی صهیونیست داشت. دیوید بن گوریون در خصوص این آرمان ایدئولوژیکی اسرائیل، پیشتر گفته بود که قلمروی حقیقی اسرائیل سرزمین کنونی نیست و یهودیان می‌بایست در خصوص دستیابی به نیل تا فرات گام بردارند. (یونسی، ۱۳۵۲)

از این‌رو با افزایش مجدد تنش‌های میان اسرائیل و مصر، سرانجام در تاریخ ۵ ژوئن ۱۹۶۷ این جنگ با حمله هوایی اسرائیل به مصر آغاز شد. طرف مقابل، ائتلاف کشورهای مصر، اردن و سوریه بود که البته از سایر کشورهای عربی نیز مورد حمایت قرار می‌گرفت. این جنگ نیز پس از ۶ روز و با برتری اسرائیلی که از لحاظ تسلیحاتی مورد حمایت مسلم غرب قرار داشت، منجر به توسعه ارضی رژیم صهیونیستی و ایجاد تغییراتی در ساخت ژئوپلیتیکی منطقه گردید.

۳-۱-۴- جنگ یوم کیپور

یکی دیگر از سلسله جنگ‌های رخ داده میان اسرائیل و کشورهای عربی، جنگ یوم کیپور در ۱۹۷۳ است که در ارتفاعات جولان و شرق کانال سوئز آغاز شد. در این جنگ مصر و سوریه که بخشی از سرزمین خود را طی جنگ قبلی (جنگ ۶ روزه) از دست داده بودند، مواضع اسرائیل را در مناطق نام برده شده مورد تهاجم قرار دادند. در خلال درگیری‌های نظامی طرفین، سازمان ملل آتش‌بس اعلام کرد؛ اما این آتش‌بس برای بار اول اجرایی نشد. پس از ۳ روز، بالاخره در تاریخ ۲۵ اکتبر آتش‌بس میان طرفین برقرار شده و جنگ پایان یافت. مسئله اصلی و شایان ذکر در این جنگ، پیامدهای پس از آن می‌باشد. جنگ یوم کیپور را می‌توان زمینه‌ای برای پایان سلسله جنگ‌های ائتلاف عربی با اسرائیل دانست؛ چرا که پس از پایان یافتن این جنگ، اتفاقات سیاسی مهمی در منطقه افتاد: الف) نخستین مسئله مورد توجه، تغییر در راهبرد مصری‌ها در خصوص اسرائیل بود. مصر به همراه ائتلاف عربی که پس از چند جنگ پر هزینه و تلفات سنگینی که بر طرفین تحمیل شده بود، نتوانستند به اهداف سیاسی خود دست یابند، نوع رویکرد خود به مسئله اسرائیل را تغییر داده و زمینه را برای صلح با صهیونیست‌ها فراهم آوردند. پیمان کمپ دیوید^۴ پیمان اسلو^۵... نمونه‌هایی از پیمان‌های صلحی هستند که میان اسرائیل و کشورهای عرب منعقد شد. (سرکیسیان، ۱۳۷۹)

۱ - نخست وزیر وقت اسرائیل

۲ - بنا بر نگرش صهیونیست‌ها

۳ - ائتلاف عربی این جنگ‌ها را با هدف بازپس‌گیری اراضی اشغالی فلسطین و نابودسازی دولت نوپای اسرائیل انجام دادند؛ اما نه تنها در آرمان سیاسی خود موفق نشدند، بلکه منجر به توسعه ارضی اسرائیل نیز شدند.

۴ - کمپ دیوید، پیمانی سیاسی میان اسرائیل و مصر بود در سال ۱۹۷۸ و با میانجیگری آمریکا به منظور برقراری صلح میان طرفین منعقد شد.

۵ - پیمانی سیاسی میان اسرائیل و سازمان آزادی بخش فلسطین در ۱۹۹۳ که منجر به رسمیت شناخته شدن طرفین توسط یکدیگر شد.

ب) پس از انعقاد پیمان کمپ دیوید، از مواضع تند اعراب در خصوص اسرائیل به تدریج کاسته شد و متولیان مبارزه با تجاوزات صهیونیسم نیز تغییر یافتند. پس از این قرارداد، مصر اسرائیل را به رسمیت شناخت و به مرور تا کنون، برخی دیگر از کشورهای عربی نیز این اقدام را انجام داده‌اند. از این‌رو جنگ یوم کیپور را می‌توان پایانی بر منازعات ائتلاف عربی با اسرائیل قلمداد کرد.

ج) طی این مصالحه، اسرائیل صحرای سینا (محور درگیری در چند جنگ که به اشغال ارتش صهیونیست درآمده بود) را به مصر باز گرداند؛ اما برخی دیگر از اراضی اشغالی (مثل جولان و مناطقی از اردن) همچنان جزوی از سرزمین اسرائیل محسوب شدند.

د) علی‌رغم ادعای شورای امنیت و سازمان ملل بر بی‌طرفی، این نهاد در قبال نقض آشکار قطعنامه ۱۸۱ توسط اسرائیل و توسعه ارضی این دولت، تصمیمی نگرفت و مرزهای بین‌المللی را به وضعیت قبلی خود بازنگرداند؛ بلکه بنا بر اذعان اجماع صاحب‌نظران، از اقدامات اسرائیل حمایت هم می‌کرد! اما سازش اعراب، برای اسرائیل پایان کار نبود. عدم کفایت به تصرف اراضی جدید که طی جنگهای مذکور برای اسرائیل به دست آمده بود، رفتاری قابل پیش‌بینی بود. معاهدات صلحی که منعقد شد، منجر به پایان کشمکش‌ها و منازعات در خاورمیانه نشد؛ بلکه تنها درگیر تغییراتی ایجاد کرد.

۳-۱-۵- جنگ اول اسرائیل با لبنان

پس از تشکیل سازمان آزادی‌بخش فلسطین در ۱۹۶۴، درگیری‌هایی میان این جنبش فلسطینی با اسرائیل شکل گرفت. بخشی از این درگیری‌ها در جنوب لبنان رخ می‌داد. اسرائیل که مدت‌ها بود در آرمان سیاسی خود حمله به لبنان را تصور می‌کرد، سرانجام در ۶ ژوئن ۱۹۸۲ به جنوب این کشور هجوم برد. طی این جنگ، جبهه اسلامی لبنان (سازمان حزب‌الله، جنبش امل، جبهه مقاومت ملی) به همراه ارتش سوریه، به یاری سازمان آزادی‌بخش فلسطین شتافتند. در این جنگ، اسرائیل تا بیروت و بخش‌هایی از لبنان نفوذ کرد. سرانجام در سپتامبر همان سال، طی مذاکراتی که میان طرفین و با میانجیگری نیروهای حافظ صلح صورت گرفت، آتش‌بس برقرار شد. این جنگ نیز از لحاظ استراتژیکی، حاوی چند پیام مهم بود:

الف) تغییر در محور و طرفین درگیری‌ها. اسرائیل این بار با دشمنان جدیدی روبه‌رو شد؛ نیروهای محور مقاومت اسلامی که تحت حمایت مادی و معنوی جمهوری اسلامی ایران هستند، این بار به عنوان اصلی‌ترین و جدی‌ترین تهدید نظامی-امنیتی علیه اسرائیل نمایان شدند. به بیان دیگر، ائتلاف عربی که چندین جنگ را با اسرائیل تجربه کرده بود، از لحاظ استراتژیکی، در تصور اسرائیلی‌ها جایگاه خود را به محور مقاومت اسلامی داد؛ البته به طور جدی‌تر!

ب) شروع درگیری و منازعه با لبنان، به عنوان یکی از اهداف استراتژیک اسرائیل. اگرچه برای

اسرائیل شروع جنگ دلیل دیگری داشت، اما در حقیقت درگیری‌های ساف (سازمان آزادیبخش فلسطین) بهانه‌ای بود تا اسرائیل برای تصرف سرزمین‌های لبنان گام بردارد.

ج) شانه خالی کردن ائتلاف عربی از این جنگ، به عنوان یک تغییر ژئوپلیتیکی در ساخت منطقه به شمار می‌رفت. عراق، عربستان سعودی، اردن و مصر دیگر در سیاست خارجی خود در قبال اسرائیل، راهبرد خصمانه‌ای را اتخاذ نکردند. عدم مشارکت ائتلاف عربی (برای حمایت از لبنان) در این جنگ، نشان داد که آنان به طور جدی مواضع خود را علیه اسرائیل تغییر داده‌اند.

۳-۱-۶- جنگ ۳۳ روزه با حزب‌الله لبنان

شاید بتوان مهمترین جنگ اسرائیل از لحظه اعلام موجودیت خود تا کنون را جنگ ۳۳ روزه نامید. این جنگ که از ۱۲ ژوئیه تا ۱۴ اوت ۲۰۰۶ طول کشید، چالش‌های بسیار و افق‌های جدیدی را به روی طرفین درگیر و بازیگران منطقه‌ای گشود. (شفیعی و مرادی، ۱۳۸۷) از مهمترین پیامدهای این جنگ، می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

الف) ناکامی اسرائیل در اهداف راهبردی خود، به عنوان مهمترین پیامد این جنگ محسوب می‌شود. اسرائیل که طرف مقابل خود (حزب‌الله) را در این جنگ به عنوان دشمنی ضعیف تصور می‌کرد، با اتکا به حمایت آمریکا سعی در خلع سلاح حزب‌الله لبنان و نابودی کامل این سازمان شبه نظامی و عضو محور مقاومت اسلامی داشت که علی‌رغم به کارگیری حجم عظیمی از توان نظامی خود، ناکام ماند.

ب) تزلزل دکترین نظامی اسرائیل و تقویت چشمگیر توان حزب‌الله از منظر کارشناسان نظامی و امنیتی، نکته دیگری بود که از اهمیت بسیاری برخوردار است. دکترین نظامی اسرائیل که به دلیل ماهیت بقا محوری این دولت، مهمترین بخش استراتژی ملی اسرائیل است، پس از کسب نتایج ضعیف در این جنگ و ناکامی در شکست یک سازمان شبه نظامی، به طور جدی‌ای زیر سوال رفت. شکست استراتژیک اسرائیل در جنگ ۳۳ روزه، فرماندهان ارشد نظامی و مقامات امنیتی این رژیم را بر آن داشت تا در خصوص دکترین نظامی خود بازنگری کنند؛ از طرفی دیگر حزب‌الله به عنوان یک نیروی شبه نظامی که حتی در زمره ارتش‌های جهان قرار نداشت، عملکردی فوق‌العاده را از خود در این جنگ نشان داد.

ج) ارسال پیام جدی و غیر مستقیم جمهوری اسلامی ایران به اسرائیل، مبنی بر اینکه تهدیدی جدید و قدرتمند علیه رژیم صهیونیستی در منطقه شکل گرفته است که نابودی کامل این رژیم را در اندیشه سیاسی خود می‌پروراند. (انوشه، ۱۳۸۷) محور مقاومت اسلامی را می‌توان مرحله‌ای از بلوغ ایدئولوژیکی و رویکرد ژئوپلیتیکی جمهوری اسلامی ایران نسبت به خاورمیانه دانست که اندیشه ضد صهیونیستی ایران را عملیاتی کرده است.

د) تشدید جنگ نیابتی و پنهان جمهوری اسلامی ایران و رژیم صهیونیستی اسرائیل در منطقه، که با شکست دکترین نظامی اسرائیل پس از جنگ ۳۳ روزه و ایجاد تغییر در راهبرد ملی آنان شکل گرفت. به گونه‌ای که تمرکز اقدامات نظامی اسرائیل را از جنگ نظامی، به عملیات‌های ضد امنیتی در خاک دشمن، رقابت ژئوپلیتیکی، عملیات‌های روانی، تقابل حقوقی-سیاسی و جنگ نیابتی تغییر داد. (ذوالفقاری، ۱۳۸۹) اسرائیل بعد از جنگ ۳۳ روزه با حزب الله لبنان، به خوبی دریافته بود که این بار، دشمن با ائتلاف عربی یک تفاوت ریشه‌ای و اساسی دارد؛ و آن هم این است که محور مقاومت اسلامی به دلیل برخورداری از ماهیت ایدئولوژیک تشیع، خطری به مراتب جدی‌تر از ائتلاف عربی برای اسرائیل است؛ به همین جهت مقامات صهیونیست، جنگ نظامی را همانند جنگ‌های اول اسرائیل در این برهه کارآمد نمی‌دانستند و استراتژی خود را تغییر دادند.

۳-۱-۲- بحران‌های امنیتی و داخلی فلسطین

علی‌رغم وقوع سلسله‌ای از جنگ‌های سخت و نظامی مابین اسرائیل و ائتلاف عربی و همچنین اسرائیل با حزب الله لبنان، مسئله مورد توجه دیگری نیز که از بدو استقلال اسرائیل (بعد از قطعنامه ۱۸۱ شورای امنیت سازمان ملل) تا کنون وجود داشته است، بحران‌های امنیتی‌ای می‌باشد که در داخل سرزمین فلسطین به وجود آمدند. (موسوی و همکاران: ۱۳۹۷) این بحران‌ها را می‌توان از ۳ طریق مورد ارزیابی قرار داد:

الف) درگیری‌های امنیتی اعم از مبارزات چریکی، خرابکاری‌ها، تبلیغات در جنگ روانی، تمرکز سیاسی برای تامین امنیت و... برای طرفین؛

ب) ایجاد مزاحمت در مراسمات دینی، درگیری‌های مسلحانه، رفتار خشونت‌آمیز پلیس، تدابیر محدودکننده، از دست دادن اموال، سرزمین و به خطر افتادن جان و ناموس و... برای فلسطینیان؛
ج) تشکیل جنبش‌های اسلامی، مبارزات مسلحانه این جنبش‌ها، حملات راکتی و مشابه آن، حمایت سیاسی، نظامی، اطلاعاتی و روانی محور مقاومت از جنبش‌های ضد صهیونیسم، حضور محور مقاومت اسلامی در سرزمین (فلسطین) و... برای اسرائیلی‌ها.

۳-۱-۲-۱- جنبش جهاد اسلامی فلسطین

نخستین جنبش اسلامی ضد صهیونیسم که در فلسطین شکل گرفت، جهاد اسلامی بود. این جنبش اسلامی که ایدئولوژی و مرام سیاسی خود را از انقلاب اسلامی ایران گرفته، نابودی رژیم صهیونیستی اسرائیل و تاسیس مجدد کشور فلسطین منطبق بر جغرافیای سیاسی خود را سرلوحه خود قرار داده است.

جنبش جهاد اسلامی که تقریباً از محور مقاومت اسلامی تغذیه سیاسی، تسلیحاتی و امنیتی می‌شود؛ اولین بار در سال ۱۹۸۱ اعلام موجودیت کرد. این گروه شبه نظامی، بارها درگیری‌های

امنیتی و نظامی‌ای را با اسرائیل تجربه کرده است. جهاد اسلامی هم اکنون به عنوان یکی از اعضای محور مقاومت اسلامی، بحرانی امنیتی از حیث وجودی و عملیاتی برای اسرائیل محسوب می‌گردد. (سادات، ۱۳۹۴)

۳-۱-۲- جنبش مقاومت اسلامی حماس

دومین جنبش شاخصی که علیه اسرائیل فعالیت‌های سیاسی-امنیتی و نظامی دارد، مقاومت اسلامی حماس است. حماس نیز مشابه جنبش جهاد اسلامی، ایدئولوژی‌ای استوار بر مقاومت اسلامی و صهیونیسم ستیزی دارد. این جنبش نیز با اعلام موجودیت خود در ۱۹۸۷، آرمان مشابهی را با جهاد اسلامی دنبال می‌کند؛ با این تفاوت که حماس در سیاست خارجی خود، به دلیل ماهیت سنی‌گرایی‌اش گرایش کمتری به جمهوری اسلامی ایران (به نسبت جنبش جهاد اسلامی) دارد؛ اما باز هم حمایت نامحسوس ایران و محور مقاومت اسلامی از حماس، در عقیده بسیاری از تحلیلگران منطقه‌ای و جهانی محرز است.

۳-۱-۳- تشکیلات خودگردان فلسطین

سومین جنبش اسلامی‌ای که علیه رژیم صهیونیستی اسرائیل شکل گرفت، سازمان آزادیبخش فلسطین بود. این سازمان در ۱۹۶۴ با توجه به راهبرد ائتلاف عربی برای فلسطین تاسیس شد. اما وجه تمایز ریشه‌ای آن با دو جنبش دیگر، به ماهیت ساف باز می‌گردد. در حالی که حماس و جهاد اسلامی به نوعی در ریل ژئوپلیتیکی محور مقاومت اسلامی حرکت می‌کنند، ساف در مسیری متفاوت قرار دارد. این سازمان که پس از پیمان نامه اسلو به تشکیلات خودگردان فلسطین تبدیل شد، وابستگی‌ای به جمهوری اسلامی ایران و محور مقاومت اسلامی چه از حیث سیاسی و ایدئولوژیک و چه از حیث نظامی و لجستیک ندارد. تشکیلات خودگردان فلسطین هم‌اکنون مکانیزم سازش را در خصوص اسرائیل به کار می‌برد و از مواضع مبارزانه ابتدایی خود فاصله زیادی گرفته است.

نتیجه‌گیری

حقوق بین‌الملل به عنوان موضوعی بلاشک در ابعاد سیاسی، نظامی، اقتصادی و... جهان مطرح است. حقوق بین‌الملل به عنوان مقوله‌ای مطرح می‌شود که وجود حقیقی آن منجر به برقراری و افزایش صلح جهانی، همگرایی منطقه‌ای و همکاری‌های بین‌المللی شده و از بروز ناملایمات انسانی و خسارات طبیعی آن نظیر جنگ، تروریسم، استعمار و سلطه و... جلوگیری می‌کند؛ در عین حال عدم وجود حقیقی آن و یا بروز نقصان‌هایی در تدابیر آن حوزه، سبب بروز نظام سلطه، پایمال شدن حقوق ملت‌ها، جنگ‌های سخت و نرم و بحران‌های امنیتی می‌شود.

احقاق حقوق بین‌الملل تحت لوای بشریت و جامعه جهانی، وجود یک سازمان غیر دولتی و فراملی را می‌طلبد که در سایه مواضع و تدابیر عاری از منافع شخصی و گروهی، در برقراری صلح

جهانی و مبارزه با مصائب بحران‌زا دخیل باشد. در حال حاضر سازمان ملل متحد مسئولیت چنین مهمی را متولی شده است که به نظر می‌رسد با توجه به مواضع گاه‌ها سلیقه‌ای و منفعت محوری خود، صلاحیت قدرت اعمال اراده در چنین موضوعی را ندارد.

دخالت سازمان ملل متحد در مناقشه تاریخی یهودیان و مسلمانان بر سر مالکیت سرزمین فلسطین و علی‌الخصوص بیت‌المقدس که با ظهور جنبش ملی‌گرای یهودیان تحت عنوان صهیونیسم و بلوغ ایدئولوژیک مسلمانان منطقه در قرن اخیر وجه جدی‌تری را به خود گرفته است، گواهی بر این امر است. شورای امنیت سازمان ملل در ۱۹۴۷م، قطعنامه‌ای را به جهت مصالحه حقوقی و سیاسی برای این دو گروه صادر نمود که بنا به دلایلی فاقد صلاحیت‌های لازم و ضوابط منطقی می‌باشد. این دلایل به طور مختصر عبارتند از:

۱- ایرادات حقوقی قطعنامه ۱۸۱، شامل: وجود تعارضات در متن قطعنامه با منشور سازمان ملل مبنی بر نوع مرزبندی که نقض‌کننده قوانین مرزهای بین‌المللی و داخلی است؛ عدم وجود عدالت در تقسیمات ارضی، به گونه‌ای که اولاً بهترین اراضی از لحاظ کیفیت به یهودیان سپرده شد و ثانیاً تقسیمات ارضی با جغرافیای سیاسی فلسطین همخوانی نداشت؛ همچنین نادیده گرفتن حق تعیین سرنوشت برای ملت فلسطین در مفاد قطعنامه؛ و نبود ضمانت اجرایی و تدابیر لازم در خصوص استحکام قطعنامه.

۲- ایرادات سیاسی قطعنامه ۱۸۱، شامل: تقدم انگیزه‌های ناشی از گستره حوزه نفوذ در خلال جنگ سرد؛ اتخاذ شریکی راهبردی برای بلوک غرب در جهت مبارزه با قدرت مقابل؛ ایجاد فضای محدود و خفگانی برای مسلمین به منظور جلوگیری از بلوغ سیاسی آنان که برای غرب به منزله تهدیدی برای منافع هژمونیک خود تلقی می‌شد؛ کنترل موازنه قدرت در منطقه با تاکید بر حمایت از شریک راهبردی غرب برای تبدیل شدن به قدرت اول منطقه‌ای و جلوگیری از ظهور قدرت‌های جدید علی‌الخصوص کشورهای ایدئولوژیک اسلامی؛ کنترل و هدایت جنبش‌های استعمارستیز منطقه به منظور پیاده‌سازی نظم نوین جهانی تحت لوای رهبری و حاکمیت جهانی آمریکا و... بر مسائل و مولفه‌های جغرافیای سیاسی فلسطین.

قطعنامه ۱۸۱ را می‌توان تحت عنوان عاملی برای بلوغ سیاسی و ظهور جنبش‌های مقاومت محور در منطقه نیز تعبیر کرد؛ چرا که با بررسی جغرافیای سیاسی خاورمیانه در می‌یابیم مصالحه حقوقی سازمان ملل برای فلسطین، تاثیر بسزایی در همگرایی و اتحاد مسلمانان داشته و این شکل ایدئولوژیکی از همگرایی، بعد از پیمان‌نامه‌های صلح میان اسرائیل و اعراب تشدید نیز شده است. به گونه‌ای که اساس استراتژی برخی از کشورهای منطقه، ماهیتی ضد صهیونیستی پیدا کرده و برخی از ائتلاف‌های ضد صهیونیسم همانند محور مقاومت اسلامی نیز مبارزه مسلحانه را علیه این رژیم

ادامه می‌دهند. ریشه چنین تغییرات محرزی در خاورمیانه نسبت به چند دهه گذشته را می‌توان در تعارض آشکار قطعنامه مذکور با جغرافیای سیاسی منطقه دانست که شکل جدیدی را از روابط بین‌الملل به وجود آورده و ساخت ژئوپلیتیکی خاورمیانه را به کلی متحول ساخته است. بدیهی است که در صورت عدم مدیریت به موقع بازیگران منطقه‌ای و سازمان ملل، شاهد تشدید منازعات و بحران‌ها خواهیم بود.

بدین سبب سازمان ملل متحد در راستای برقراری صلح در منطقه و مبارزه با تروریسم جهانی، می‌بایست تدابیر ذیل را سرلوحه خود قرار دهد:

- ۱- لغو کلیه مفاد قطعنامه ۱۸۱ و تشکیل کمیسیون‌های تحقیقاتی ویژه جهت بازنگری قطعنامه مذکور و بررسی مجدد اوضاع ژئوپلیتیکی و حقوقی فلسطین؛
- ۲- بررسی دقیق، علمی و عاری از تعصب محدوده سرزمینی فلسطین با محور جغرافیای سیاسی آن؛
- ۳- تجزیه و تحلیل منازعات، دلایل، عوامل موثر و یا تشدیدکننده آن، به منظور تدوین مجدد قطعنامه‌ای منطبق با واقعیات منطقه.
- ۴- بررسی و شناسایی جرم‌ها و تجاوزات طرفین از منظر حقوق بین‌الملل؛
- ۵- تنبیه و مجازات قضائی و سیاسی برای متجاوزین و اعمال محکومیت‌شان برای پرداخت غرامت و جبران خسارات جانی و مالی (که طرف مقابل متحمل شده است)؛
- ۶- اعطای حق تعیین سرنوشت برای ملت منطقه؛ با مکانیزم‌هایی نظیر برگزاری انتخابات به منظور دستیابی به نظام سیاسی مطلوب با حداقل مناقشات؛
- ۷- تدوین قطعنامه‌ای بازدارنده از تجاوزات مجدد و شرح دقیق و جزئی حقوق ملت‌ها با اتکا بر عدالت؛
- ۸- به رسمیت شناختن نظام سیاسی جدید که مبتنی بر خواست و اراده ملت منطقه به وجود آمده باشد؛
- ۹- حمایت عادلانه و فاقد هرگونه سلیقه سیاسی گروهی یا شخصی، از نظام سیاسی جدید.

منابع فارسی

کتب

- آشوری، داریوش (۱۳۸۹)، دانشنامه سیاسی، تهران: انتشارات مروارید
- حافظنیا، محمدرضا (۱۳۸۲)، جغرافیای سیاسی ایران، تهران: انتشارات سمت
- (۱۳۸۴)، اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، مشهد: انتشارات پاپلی
- عباس نادری و سید قاسم ذاکری (۱۳۸۳)، خاورمیانه - جلد اول: ویژه مسائل و چالش‌های خاورمیانه، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار
- غلامرضا منتظمی مهران و نصر (۱۳۹۲)، لابی اسرائیل و سیاست خارجی آمریکا، تهران: انتشارات میترا

- ضیائی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۹۹)، حقوق بین‌الملل عمومی، تهران: انتشارات گنج دانش
- میرحیدر، دره (۱۳۷۱)، مبانی جغرافیای سیاسی، تهران: انتشارات سمت
- میرنجف موسوی و همکاران (۱۳۹۷)، آمایش مناطق مرزی ایران، تهران: آراد کتاب
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۹۲)، فلسفه و کارکرد ژئوپلیتیک، تهران: انتشارات سمت

مقالات

- الوندی، محمدجواد (۱۳۸۳)، صهیونیسم، تروریسم، بررسی نقش تروریسم در تکوین رژیم صهیونیستی، علوم انسانی (دانشگاه امام حسین)، سال سیزدهم، شماره ۵۵، زمستان
- انوشه، ابراهیم (۱۳۸۸)، جنگ ۳۳ روزه لبنان و بازیگران آن، تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، سال اول، شماره ۱، بهار
- دهقانی، حمیدرضا (۱۳۸۸)، قطعنامه تقسیم فلسطین مبنای راه حل دو دولت و ملاکی برای راه حل همه‌پرسی، سیاست خارجی، دوره ۲۳، شماره ۴، زمستان
- زبردست، میلاد (۱۳۹۷)، سیاست خارجی و امنیتی اسرائیل در قبال محور مقاومت، پژوهش ملل آبان، شماره ۳۵، پاییز
- سجاد بهیمی و حسین کریمی فرد (۱۳۹۶)، بررسی نقش سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در گسترش اسلام هراسی پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، اولین کنفرانس ملی حقوق و علوم سیاسی
- ذوالفقاری، سیدمحمد (۱۳۸۹)، تهدیدات اسرائیل علیه خاورمیانه، پژوهش‌های منطقه‌ای، شماره ۳، بهار
- سادات، سید احمد (۱۳۹۴)، روابط جمهوری اسلامی ایران با جنبش‌های مقاومت اسلامی فلسطین (با تاکید بر جنبش جهاد اسلامی)، فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام، دوره ۴، شماره ۴
- ساجدی، امیر (۱۳۹۲)، بحران سوریه و دخالت قدرت‌های بیگانه، مطالعات روابط بین‌الملل، دوره

۶، شماره ۲۴، پاییز

- علایی، حسین (۱۳۸۸)، تاثیر پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، انجمن جغرافیایی ایران، سال هفتم، شماره ۲۳، زمستان

- قاسمی، عباس (۱۳۸۴)، بحران کانال سوئز جنگ ۱۹۵۶ بین اعراب و اسرائیل و سیاست ایران در قبال آن، تاریخ معاصر، شماره ۳۶

- قاسمی، حاکم (۱۳۸۸)، پست صهیونیسم و تاثیر آن بر آینده اسرائیل، فصلنامه سیاست، دوره ، شماره ۴

- محمد سهرابی و احسان جنتی (۱۳۹۳)، گفتمان پسا صهیونیسم و آینده اسرائیل، فصلنامه مطالعات روابط بین الملل، شماره ۲۷، پاییز

- نوذر شفیعی و احمد مرادی (۱۳۸۸)، تاثیر جنگ ۳۳ روزه لبنان بر موقعیت منطقه‌ای ایران، تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، سال اول، شماره ۱، بهار